

## بحث:

## واجب کفای و عینی

مرحوم آخوند در توضیح این دو نوع از واجب می نویسد:

«فصل فی الوجوب الکفائی و التحقیق أنه سنخ من الوجوب و له تعلق بكل واحد بحيث لو أخل بامثاله الكل لعوقبوا علی مخالفته جميعا و إن سقط عنهم لو أتى به بعضهم و ذلك لأنه قضية ما إذا كان هناك غرض واحد حصل بفعل واحد صادر عن الكل أو البعض. كما أن الظاهر هو امتثال الجميع لو أتوا به دفعة و استحقاقهم للمثوبة و سقوط الغرض بفعل الكل كما هو قضية توارد العلل المتعددة علی معلول واحد.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. واجب کفایی سنخی از وجوب است که به تک تک مکلفین تعلق می گیرد. نحوه این وجوب به این صورت است که اگر همه ترک کنند، همه عقاب می شوند ولی اگر یک نفر انجام دهد، از بقیه ساقط می شود.
۲. علت این ویژگی آن است که امر یک غرض دارد که اگر انجام شود، او را کفایت می کند و لذا برای او فرقی نمی کند که همه با هم آن را انجام دهند و یا یک نفر به تنهایی انجام دهد.
۳. و لذا اگر همه با هم انجام دادند، همه ثواب می برند، در این صورت می توان گفت که غرض امر را همه با هم تأمین کرده اند.
۴. کما اینکه اگر یک معلول را علل متعدده در آن واحد حادث کنند (مثلاً ده نفر هم زمان تیر بزنند و یک کسی بمیرد).

ما می گوئیم:

(۱) مرحوم مروج با توجه به اینکه مرحوم آخوند «قاعده الواحد» را قبول دارند می نویسد:

«و مع تعدده [المؤثر] يكون المؤثر في حصوله الجامع بين الأفعال المتعددة»<sup>۲</sup>

(۲) قبل از آنکه به بررسی اصل در مسئله بپردازیم لازم است حقیقت واجب کفایی را بشناسیم:

۱. کفایة الأصول (طبع آل البيت)؛ ص ۱۴۳

۲. منتهی الدراية فی توضیح الکفایة؛ ج ۲؛ ص ۵۶۷

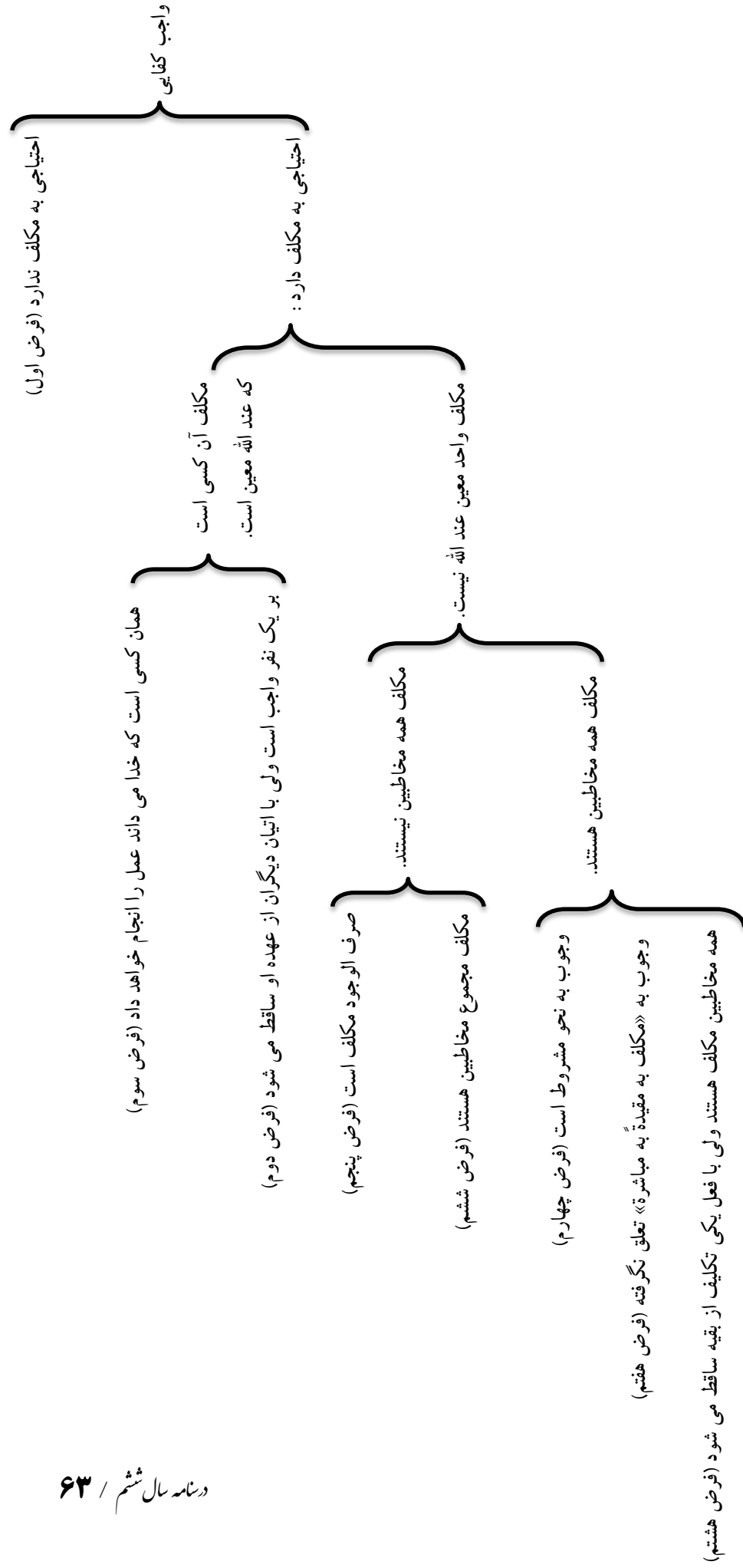


## حقیقت واجب کفایی چیست؟

درباره اینکه حقیقت واجب کفایی چیست، بزرگان صورت های مختلفی را مطرح کرده اند. این صورت ها را می توان

در جدول ذیل تقسیم بندی کرد:





## ✓ فرض اول)

مرحوم صدر فرض جدیدی را مطرح می کند:

«أن لا يكون للواجب الكفائي إلا طرف واحد و هو المكلف به المتعلق به الإيجاب و اما بلحاظ المكلفين فلا طرف له أصلا فهو إيجاب للفعل من دون أن يلحظ في جعله مكلف أصلا.»<sup>۱</sup>

توضیح:

در واجب کفایی اصلا مکلف وجود ندارد بلکه تکلیف است و مکلف به.

ما می گوئیم:

۱) برخی از بزرگان، اینکه در تکلیف احتیاجی به مکلف نیست را فقط در واجب کفایی جاری ندانسته اند بلکه آن را در مطلق واجب (چه عینی و چه کفایی) مطرح کرده اند (البته آن را نپذیرفته اند بلکه صرفا آن را طرح کرده اند).<sup>۲</sup>

۲) مرحوم صدر به این فرض جواب می دهد:

«فهذا انما يعقل بحسب عالم الحب و البغض أي مبادئ الحكم فانه من المعقول أن يتعلق الحب و الشوق بأمر في نفسه من دون دخالة صدوره من مكلف بل و لا من إنسان في ذلك، فان الحب مضایف مع المحبوب. و أما بحسب عالم التكليف الذي حقيقته البعث و التحريك و إشغال العهدة فالتحريك مضایف مع المتحرك و إشغال العهدة مضایف مع من تشتغل عهده فلا يعقل افتراضهما من دون طرف هو المكلف.»<sup>۳</sup>

توضیح:

۱. در افق حب و بغض امر، تکلیف بدون مکلف معقول است (و معقول است که آدمی یک مطلب را دوست داشته باشد بدون انتساب به مکلف).

۲. ولی به حسب تکلیف، این معقول نیست چراکه تکلیف، بعث است و یک طرف بعث، هم مکلف است.

## ✓ فرض دوم)

مرحوم خوئی می نویسد:

۱. بحوث فی علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۴۲۳

۲. منتقى الاصول، ج ۲ ص ۴۹۷

۳. بحوث فی علم الأصول؛ ج ۲؛ ص ۴۲۸



«الأول- ان يقال ان التكليف متوجه إلى واحد معين عند الله، و لكنه يسقط عنه بفعل غيره لفرض ان الغرض واحد، فإذا حصل فى الخارج فلا محالة يسقط الأمر.»<sup>۱</sup>

توضیح:

واقعا یک نفر که نزد خدا معین است (مثلاً زید بن عمرو) مکلف است و دیگران تکلیفی ندارند ولی اگر دیگران انجام دهند، تکلیف از عهده زید ساقط است.

ما می گوئیم:

این راه حل را اگر بخواهیم در واجبات کفایی عرفی جاری کنیم باید به جای «معین نزد خدا»، «معین نزد آمر» را مطرح کنیم.

مرحوم خوئی به این فرض پاسخ می دهد:

«و یرده: أولاً ان هذا خلاف ظواهر الأدلة فان الظاهر منها هو ان التكليف متوجه إلى طبعی المكلف لا إلى فرد واحد منه المعین فی علم الله، كما هو واضح. (و ثانيا) لو كان الأمر كذلك فلا معنى لسقوط الواجب عنه بفعل غيره، فانه على خلاف القاعدة فيحتاج إلى دليل و إذا لم يكن دليل فمقتضى لقاعدة عدم السقوط. و دعوى ان الدليل فى المقام موجود لفرض ان التكليف يسقط بإتيان بعض افراد المكلف و ان كانت صحيحة من هذه الناحية، إلا انه من المعلوم ان ذلك من ناحية ان التكليف متوجه إليه و يعمه، و لذا يستحق الثواب عليه لا من ناحية انه يوجب سقوط التكليف عن غيره كما هو ظاهر.

(و ثالثاً) ان مثل هذا التكليف غير معقول، و ذلك لأن المفروض ان توجه هذا التكليف إلى كل واحد من افراد المكلف غير معلوم فيكون كل منها شاكاً فى ذلك، و معه لا مانع من الرجوع إلى البراءة عنه عقلاً و شرعاً. لفرض ان الشك فى أصل ثبوت التكليف و هذا هو القدر المتيقن من موارد جريان البراءة.»<sup>۲</sup>

۱. محاضرات فى أصول الفقه (طبع دار الهادى)؛ ج ۴؛ ص ۵۲

۲. محاضرات فى أصول الفقه (طبع دار الهادى)؛ ج ۴؛ ص ۵۲

